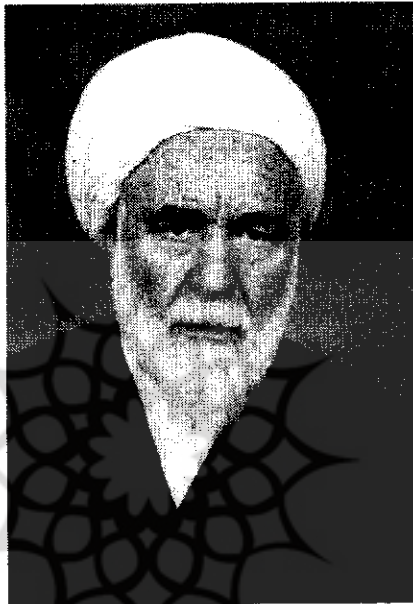


گفت و گو

آرای ملت، اساس مشروعیت در قانون اساسی است

گفت و گو با حسین انصاری راد

۸۵/۱۰/۲۷



در گفت و گوی پیشین که با شما داشتیم، به این مهم اشاره کردید که در قانون اساسی همه چیز به آرای مردم مشروط است، از انتخاب مقام رهبری گرفته تا انتخابات دیگر و گفتید تنها راهی که برای ما مانده شرکت در انتخابات با ائتلاف اصلاح طلبان است؛ با توجه به شکل گیری این ائتلاف در انتخابات تجمیعی ۲۴ آذر، ممکن است ارزیابی خود را بیان کنید؟

ابتدا به کلیاتی اشاره می کنم و بعد در مورد پرسش ها، توضیح می دهم. علاقه مندم به اهمیت رأی مردم و بیش از هر چیزی به اساسی و محوری بودن رأی مردم، در مشروعیت نه تنها رهبری و رئیس جمهور و نمایندگان، بلکه مشروعیت اصل نظام جمهوری اسلامی بردارم. اگر مردم انتخاب نکنند و در مرحله ای که مردم هنوز رأی ندادند و اعتماد و انتخاب

نکرده اند، هیچ چیزی رسمی و قانونی و در مرحله اثبات نداریم، نه تنها رهبر و رئیس جمهور و نماینده مجلس و دولت، بلکه نظام جمهوری اسلامی نداریم، زیرا طبق نص قانون اساسی، تحقق نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک سیستم مشروع و قانونی و رسمی مبتنی بر آرای عمومی و رأی مردم است، اصل اول قانون اساسی تصریح می کند که حکومت ایران، جمهوری اسلامی است به دلیل این که در همه پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸، با اکثریت ۹۸/۲ درصد تمام کسانی که حق رأی داشتند به آن رأی مثبت دادند، بنابراین در قانون اساسی، مشروعیت نظام هم مبتنی بر رأی مردم است، رهبری هم با اختیارات مفصل و احصاشده و مهمی که در قانون اساسی به ایشان داده شده است و گفته می شود ۸۰ درصد اختیارات کشور در دست رهبری است، دقیقاً مبتنی بر رأی مردم و انتخاب خبرگان منتخب مردم است. صریح قانون

اساسی^(۱) این است که تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است و این خبرگان منتخب است که از بین مجتهدان جامع الشرایط بسیار فردی را تشخیص می دهند و انتخاب می کنند.

این که آقای مصباح می گوید، اصالت جمهوری تفرکی است شرکت آمیز و

جمهوری که همه چیزش و اختیارش در دست مردم باشد و تابع هوس های مردم نوعی شرک است و بحمدالله ما از این شرک مبرا هستیم^(۲) و یا می فرمایند، متأسفانه کسانی در اثر ضعف ایمان یا معرفت و تحت تأثیر فرهنگ لیبرال دموکراسی غرب می خواهند این بحث را نیز به نظام های غربی برگردانند و بگویند اعتبار ولی فقیه هم به رأی مردم است^(۳) و نیز می گویند، ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات مجلس رضایت ولی فقیه است و اگر قانون اساسی را امام امضا نکرده بود، حتی اگر تمام مردم هم رأی می دادند هیچ اعتبار شرعی و قانونی نداشت.^(۴) این سخنان آقای مصباح نه تنها برخلاف صریح قانون اساسی، بلکه نفی و انکار نظام جمهوری اسلامی است که قانون اساسی چارچوب و مرزهای آن را نشان

می دهد. ثانیاً برخلاف تصریحات و اقدامات بنیانگذار جمهوری اسلامی است.^(۵) ثالثاً برخلاف منطق عقلی و فقهی در تعیین ولی فقیه است زیرا ولایت فقیه در مقام ثبوت هر صورتی داشته باشد در مقام اثبات تعیین و تعیین ولی فقیه از بین مدعیان بسیار در میان مجتهدان جامع الشرایط مبتنی بر تشخیص و اعتماد و انتخاب مردم است و هیچ راه عقلی و شرعی جز تشخیص و اعتماد و انتخاب مردم بی واسطه و یا به وسیله خبرگان منتخب مردم برای تعیین ولی فقیه وجود ندارد. رابعاً ولایت فقیه گرچه فتوای عده ای از فقها و بخصوص فتوای بنیانگذار جمهوری اسلامی است، اما در مقابل فقهای بزرگی مانند شیخ انصاری و آخوند خراسانی و مرحوم نائینی و آیت الله حکیم و آیت الله خویی و بیش از یک نفر از بزرگترین مراجع کنونی که احتمالاً بیشترین پیروان نیز دارند به ولایت فقیه فتوا نمی دهند و بنابراین ولایت فقیه برای بخش

عظیمی از مردم به عنوان مجتهد و یا مقلد حکم شرعی تلقی نمی شود و الزام آور نمی باشد، پس اگر ولایت فقیه بخواهد الزام شرعی و قانونی برای همه مردم داشته باشد چاره ای جز تصویب آن به صورت قانون نخواهد بود. بدیهی است که ولایت فقیه صرفاً به عنوان یک حکم شرعی نمی تواند

طبق نص قانون اساسی، تحقق نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک سیستم مشروع و قانونی و رسمی مبتنی بر آرای عمومی و رأی مردم است

مورد اتفاق جامعه ایرانی باشد. این امر مورد اختلاف است و ولایت فقیه فتوای عده‌ای از فقهاست، اما قانون اساسی وقتی آن را به عنوان یک اصل قرار داده و به رأی می‌گذارد و پذیرفته می‌شود، الزام‌آور و قابل عمل می‌شود. دیگرانی هم که ولایت فقیه را حکم شرعی نمی‌دانند به آن احترام می‌گذارند و اگر حکومت و قانون اساسی مشروع است و مردم به آن رأی داده‌اند برای آنان الزام‌آور و تعهد‌آور است؛ بنابراین مهم‌ترین رکن در قانون اساسی که نظام جمهوری اسلامی بر آن تکیه دارد و چارچوب آن را معین می‌کند رأی مردم است و این منطقی و عقلی است، که قبل از این که مردم نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مجلس را انتخاب کنند در مقام اثبات و رسمیت ما چیزی به نام نظام جمهوری اسلامی و رهبری و سایر سمت‌های رسمی و قانونی نداریم و اگر مبنای مشروعیت و تحقق نظام جمهوری اسلامی و بقیه ارگان‌ها، رأی مردم و انتخاب آنهاست، هیچ‌کس در این مرحله که مردم انتخاب می‌کنند و رسمیتی ندارد تا بتواند شرطی را بر مردم تحمیل کند و اگر انتخابات شرایطی دارد و باید رعایت شود شرایطی است که مردم به آن رأی داده و پذیرفته باشند، شرطی که انتخاب مردم را محدود سازد و بر آن تحکم کند و آن را نفی کند قطعاً غیر مشروع است، نتیجه این است که در قانون اساسی انتخابات مشروع و انتخابات آزاد انتخاباتی است که احزاب و مطبوعات و شخصیت‌های سیاسی و غیرسیاسی بدون هیچ قید و شرطی احساس آزادی در رأی دادن کنند و به نتیجه آرای خود در تمام مراحل مطمئن باشند.

اگر شرایط انتخابات به صورتی است که حتی احزابی که عضوی از بیکره ملت و جمهوری اسلامی هستند، مانند جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نهضت آزادی، ملی - مذهبی‌ها و شخصیت‌های مستقلی از این قبیل که با تمام وجود هر چند با اختلاف برداشت‌ها وابسته به نظام اسلامی هستند از داشتن روزنامه و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم باشند و صلاحیت آنها رد شده، در چنین وضعی انتخابات دچار اشکال اساسی است و حقیقت این است و راه نجات نیز این است که حق انتخاب حق همه ملت ایران است بدون هیچ تبعیض و استثنا و هرگونه محدودیتی که به این حق انتخاب آزاد خدشه وارد سازد، اصل انتخابات را مخدوش خواهد ساخت.

درباره انتخابات خبرگان هم عرض می‌کنم، خبرگان منتخب مردم، کارشناسان شناخت رهبری هستند و شرایط و نوع این کارشناسان را اصل موضوع رهبری و شرایط خاص آن تعیین می‌کند که از این معنا به اصل مناسبت حکم و موضوع تعبیر می‌شود. معنای این اصل عقلی و بدیهی مورد استناد فقها این است که صفات و شرایط رهبری نوع کارشناسان مناسب آن را معین می‌کند،

همچنان‌که برای شناخت سرطان و مسائل پزشکی، پزشک و متخصص پزشکی لازم است و برای شناخت مسائل کشاورزی، متخصص امور کشاورزی لازم است و این دو نوع کارشناس هرگز نباید جابه‌جا شوند، برای شناخت و

انتخاب رهبری نیز که باید عادل و مجتهد مفتی در ابواب فقه و دارای بینش جمیع سیاسی و اجتماعی تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری^(۶) باشد، کارشناس خاص مناسب این صفات لازم است؛ برای عدالت چند نفر عادل شهادت می‌دهند و برای اجتهاد کارشناس مسائل فقه لازم است و برای بینش سیاسی و اجتماعی و قدرت مدیریت و رهبری کشور بدون هیچ تأمل و تردیدی کارشناس و متخصص سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و مدیریت و رهبری در سطح کلان کشور و حتی در سطح بین‌المللی لازم است تا بتوانند رهبری را در بعد اجتهاد و سیاست و مدیریت کلان‌کشوری و جهانی تشخیص دهند و انتخاب کنند و بر او نظارت نمایند و به تصریح قانون اساسی اگر رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شده یا فاقد یکی از شرایط یادشده در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است او را از مقام خود برکنار کنند.^(۷) کسانی که به تصریح قانون اساسی مسئول تشخیص رهبری در میان مجتهدان مدعی هستند تا او را از سوی مردم انتخاب نمایند و بر او نظارت کنند و در صورت فقدان شرایط او را عزل نمایند، بدون شک باید نخبه‌ترین و دانشمندترین و موجه‌ترین شخصیت‌های فقهی و سیاسی و مورد اعتماد مردم باشند.

اشکال دیگری که در باب تعیین خبرگان رهبری وجود دارد این است که صلاحیت‌کاندیداهای خبرگان به وسیله شورای نگهبان تعیین می‌شود و شورای نگهبان نیز به وسیله رهبری معین می‌گردد. به نظر می‌رسد اشکال این نوع انتخاب احتیاج به فیلسوف و ژرف‌نگری زیاد ندارد، اما تعجب است از برخی از مدعیان فلسفه که دور واضح این نوع انتخاب را بهانه‌جویی مخالفان می‌خوانند و می‌گویند: از همان اوایل این شبهه را مطرح کردند، البته جواب‌های قانع‌کننده و منطقی به اینها داده شد و هر روز به شکلی دامن می‌زنند و مخصوصاً برخی جوان‌ها گمان می‌کنند که این مسئله جدی است.^(۸) توضیح روشن این است که رسمیت و قانونی بودن رهبر در مقام اثبات متوقف بر انتخاب خبرگان است و چگونه امکان دارد رهبری از خبرگانی که خود رهبر به آنها رسمیت بخشیده است، رسمیت دریافت کند، این تقدم شیء بر خودش است و از این جهت فرقی بین وجود عینی و وجود اعتباری نیست که گاهی هست و گاهی نیست و وجود و عدم آن دائر مدار علت آن است. حقیقت این است که اقتضا، محتوا و مفهوم حقوقی انتخاب خبرگان از سوی مردم برای تعیین رهبری که مهم‌ترین اختیارات و نقش را در اداره کشور دارد ایجاب می‌کند که نخبگان درجه اول کشور در بخش فقهی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری مجلس خبرگان را تشکیل دهند و از استقلال کامل در پژوهش، نظارت، اظهار نظر و تصمیم‌گیری برخوردار باشند.

در شورای دوم، مردم منفعل بودند، در حالی که فرایند انتخابات قانونی بود و کسی رد صلاحیت نشد، ولی در شورای سوم عوامل بازدارنده بیشتر بود، ولی مردم بیشتر شرکت کردند. از نظر شما، ویژگی حرکت مردم چه چیزی است؟ شورای دوم، مسبوق به انتخابات

انتخابات اخیر هم به مجلس هفتم و هم به انتخابات ریاست جمهوری نهم مسبوق بود که باز مردم متوجه شدند که شرکت نکردن آنها نمی‌تواند کارساز باشد و نتیجه‌ای ندارد



پس از دوم خرداد ۸۴، مردم را به این نتیجه رساند که این شعارها نمی‌تواند برای کشور ما مفید باشد. این جنبه هم تا حدی در حضور مردم در انتخابات موثر بود.

برخورد مسئولان نظام را در این انتخابات چگونه تحلیل می‌کنید؟ تصور نمی‌کنم این انتخابات برای مردم، انتخابات شوق‌آمیز، امیدوارکننده، با اطمینان و اعتماد بسیار باشد. آشکارتر بگویم مردم در مقایسه بین دو نیرو این رأی را دادند، فرار از امری که مردم از آن تا حدی هراسناک بودند. البته این تحلیل در مورد شهرستان‌های بزرگ و تهران قابل تبیین است. در شهرستان‌ها، وضعیت متفاوت است و کاملاً جنبه محیطی دارد، جنبه‌های سیاسی آن از تهران بسیار کمرنگ‌تر است. شرکت آنها تا حدی مسائل و منافع شخصی، قبیله‌ای، گروهی و فردی را در بر می‌گیرد.

فهرستی که کاندیداهای اصلاح‌طلبان که مورد تأیید آقایان خاتمی، کروبی و هاشمی بود، در دست بخشی از مردم قرار گرفت، آیا کسانی که به این فهرست رأی دادند، آگاهانه رأی دادند یا خیر؟

فشری از سیاسیون و کسانی که با مسائل سیاسی آشنا بودند، با توجه به شرایط عمومی کشور و تجربه‌های گذشته، تشخیص دادند که در این انتخابات شرکت کنند و ائتلاف آقایان خاتمی، کروبی و هاشمی و در جمع اصلاح‌طلبان، بدون شک موثر بوده است.



اظهارنظرهای مسئولان اجرایی

ریاست جمهوری اول و دوم آقای خاتمی بود و همچنین در شورای اول که با اکثریت قاطع مردم انتخاب شدند. در دوره اول ۸۰ درصد مردم شرکت کردند و آقای خاتمی رأی کم‌نظیری آورد. در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری هم مردم شرکت کردند و آقای خاتمی را با رأی بیش از رأی اول، انتخاب کردند. مجلس ششم در همین راستا با رأی اکثریت مردم به اصلاح‌طلبان تشکیل شد. در شورای شهر اول، مردم مجدداً به اصلاح‌طلبان رأی دادند. احساس مردم این بود که با چهار انتخاب اساسی که اصلاح‌طلبان را با رأی قاطع انتخاب کرده بودند، مطالبات قطعی آنان چون حاکمیت قانون و بسیاری مسائل دیگر، محقق نشد. در مرحله بعد یاس مردم از انجام مطالبات، سبب شد که در انتخابات شورای دوم شرکت نکنند و در نتیجه اصول‌گرایان با رأی بسیار محدود و کمی شورای شهر را به دست گرفتند، اما انتخابات اخیر هم به مجلس هفتم و هم به انتخابات ریاست جمهوری نهم مسبوق بود که باز مردم متوجه شدند که شرکت نکردن آنها نمی‌تواند کارساز باشد و نتیجه‌ای ندارد. بنابراین بخشی از مردم احساس کردند که شرکت آنها از شرکت نکردن بهتر است. نتیجه هم این شد که دیدیم اصلاح‌طلبان در سطح کشور، اکثریت آرا را از آن خود کردند.

گفتمان دموکراسی در ایران و منطقه پس از اشغال عراق، به گفتمان امنیت تبدیل شد، آیا ناامنی در منطقه و نگرانی از جنگ و برخی تندروی‌ها تأثیری بر آرای مردم نداشت؟ می‌توان گفت که شعارها و تندروی‌ها

شرکت مردم به این دلیل بود که اگر نمی‌توانند همه اهداف و مقاصد را تأمین کنند، دست‌کم به بخشی از آنها برسند

نشان می داد که توافق زیادی با یکدیگر نداشتند. از سوی دیگر در هیئت ناظران هم به دلیل نارضایتی مردم و اختلاف میان اصول‌گرایان، یکدستی نبود، اصول‌گرایان هم فهرست واحدی نداشتند، در نتیجه هدایت سازمان یافته آرا در این دوره از انتخابات نمی‌توانست وجود داشته باشد. این نظریه تا چه حد درست است؟

بین آقایان احمدی‌نژاد و قالیباف به‌طور مشخص اختلاف مواضع وجود داشت و در بین اصول‌گرایان هم در کلیت اختلافی وجود داشت و نتوانستند به فهرست واحدی برسند، طبیعتاً در موفق نبودن اصول‌گرایان موثر بود و در پراکند شدن آرای اصول‌گرایان نقش ایفا کرد. اجمالاً به نظر می‌رسد مشکل اساسی در مسئله انتخابات، همان چیزی است که در سطح کشور وجود دارد و عبارت است از این‌که مردم احساس نمی‌کنند آنچه مطلوب آنهاست و اراده آنها بر آن تعلق گرفته، بتواند نتیجه انتخابات باشد. آیا می‌توان گفت مردم در تحلیل شرایط چنین استدلال می‌کنند، در حالی که در عراق و افغانستان نامنی است، انتخابات روزنه امید برای امنیت است؟

در بدنه جامعه این مسائل خیلی موثر نیست. در بین سیاسیون کم و بیش این تحلیل وجود دارد و ممکن است تأثیری داشته باشد، ولی آن‌طور که در بدنه جامعه این تحلیل کارساز باشد، وجود ندارد.

گفته می‌شد آقای هاشمی نمی‌خواستند کاندیدا شوند، اما مقامات بالا از ایشان خواسته‌اند که کاندیدا شوند. آقای هاشمی هم با این تضمین که تخریبی علیه ایشان صورت نگیرد و هدایت سازمان یافته آرا هم نباشد شرکت کردند و به دنبال این تضمین بود از حق نظارت بر انتخابات استفاده کرده و تعدادی ناظر در حوزه‌ها قرار دادند. این موضوع تا چه حد می‌تواند صحت داشته باشد؟

آقای هاشمی با دو تجربه‌ای که از انتخابات گذشته مجلس و ریاست جمهوری داشتند، طبیعتاً ایجاب می‌کرد که با احتیاط بیشتری وارد انتخابات شوند. البته من خبر مستندی ندارم، ولی قراین این نظریه را تأیید می‌کند که آقای هاشمی باید ارزیابی دقیقی از نیروهای موثر داشته باشند و تفاهمی برای عدم تخریب وجود داشته باشد تا ایشان در انتخابات شرکت کرده باشند.

اختلاف آرای چشمگیر میان آقای هاشمی و رئیس پیشین مجلس خبرگان چگونه تبیین می‌شود؟

تصور می‌کنم مردم بین دیدگاه‌های تا حدی اصلاح‌طلبانه آقای هاشمی و نظرات اصول‌گرایانه دیگر کاندیداها تفاوت قائل شدند. رأی به ایشان، رأی به اصلاحات بود. آیا می‌توان این را رشد سیاسی مردم به‌شمار آورد؟

با ائتلافی که ایشان با آقایان کربوبی و خاتمی کردند، مردم آقای هاشمی را نماینده

اصلاح‌طلبان شناختند.

گفته می‌شود عده‌ای از بدنه مردم که وفادار به آبادگران بودند، وقتی مقام رهبری گفتند دولت نباید در انتخابات دخالت کند، اما آنهاستادهایی به نام حامیان دولت و رایحه خوش خدمت مطرح کردند. این کار را مغایر با سخنان رهبری دانستند و باعث شد که به آنها رأی ندهند. آیا این برداشت درست است؟ کسانی که در این انتخابات زیر پرچم دولت قرار داشتند، به واسطه برخی از سیاست‌های داخلی و خارجی دولت، از بسیاری از آرای مردم محروم شدند.

در شورای دوم تلاشی صورت گرفت که حتی آقای تاج‌زاده هم وارد شورا نشود. چه شد که این بار حاضر شدند هزینه اجتماعی بدهند، ولی این ریسک را بکنند که افرادی بالا بیایند؟

سردمداران مملکت و آنهایی که اداره کشور را در دست دارند، به رأی و شرکت مردم احساس نیاز می‌کنند. تصور می‌کنم این هراس وجود داشت که اگر آن سخت‌گیری‌های گذشته را تکرار می‌کردند و مقداری انعطاف نشان نمی‌دادند به شرکت نکردن مردم می‌انجامید و این برای رهبران اصول‌گرا قابل تحمل نیست.

پس چرا این عدم انعطاف را در رد صلاحیت کاندیداهای خبرگان نشان دادند و سخت‌تر از دوره‌های پیش عمل کردند، ولی رأی خبرگان بیش از شورای شهر بود. این موضوع را چگونه تبیین می‌کنید؟

باید بگویم از جزئیات آنچه که در صندوق‌ها و شمارش آرا رخ داده اطلاع دقیقی ندارم. از این نظر اظهار نظری در کیفیت اخذ آرا و اعلام آرا نمی‌توانم داشته باشم، اما این‌که انتخابات خبرگان را با انتخابات شوراها هماهنگ کرده‌اند، الزامی برای بسیاری از مردم به وجود آورده که در حوزه رأی‌گیری به خبرگان هم رأی بدهند. همان‌طور که برخی از اخبار می‌گویند، در بعضی از حوزه‌ها الزامی هم بود، دو یا سه برگ به دست اشخاص می‌دادند، یعنی وضعیتی بود که کمتر کسی می‌توانست سر صندوق تصمیم بگیرد که به کجا رأی بدهد.

اگر این دو انتخابات را جدی می‌کردند، وضعیت انتخابات خبرگان به این شکل نبود.

تحلیل بعضی‌ها این بود که مردم نسبت به انتخابات خبرگان بی‌تفاوت هستند و آن را با انتخابات شوراها تجمیع کردند که رأی خبرگان هم بالا برود، اما در عمل دیدیم آرای که مردم به خبرگان دادند در تهران بسیار بیشتر از شوراها بود.

البته من نمی‌توانم این را تأیید کنم. چون در تهران شاهد بودم که در برخی از حوزه‌ها بسیاری از مردم تنها به شوراها رأی می‌دادند و در خبرگان و حتی در میان دوره‌های مجلس شرکت نمی‌کردند، از این رو این امر عجیبی است.

آیا مردم در این انتخابات از روی شوق شرکت کردند یا از روی عادت؟

بدون شک این دسته که منافی در جناح اصول‌گرا ندارند و از سویی وابسته به جناحی نیستند و نگاهی بی‌طرفانه به مسائل اجتماعی دارند، می‌توانند به آقای خاتمی اعتماد کنند و چهره، گفتار و رفتار آقای خاتمی از نوع صفا، صمیمیت و اخلاص برخوردار است که می‌تواند این نوع افراد را که حتی سیاسی هم نیستند، جذب کند. حضور آقای خاتمی در این انتخابات بدون شک، بخشی از این آرا را جذب کرد

برداشت من این نیست که مردم با امید، شوق، اطمینان و اعتماد شرکت کردند، منظورم، توده مردم است. هر چند ممکن است عده‌ای از سیاسیون چه اصلاح طلب و چه اصول گرا، این گونه شرکت کرده باشند، ولی عامه مردم نمی‌توانستند با اعتماد، آسودگی و امید در این انتخابات شرکت کنند. شرکت آنها به این دلیل بود که اگر نمی‌توانند همه اهداف و مقاصد را تأمین کنند، دست کم به بخشی از آنها برسند.

برخی معتقدند در خرداد ۱۳۷۶ هم تقریباً چنین اتفاقی افتاد، یعنی مردم برای فرار از یک وضعیت به وضعیت دیگر در انتخابات شرکت کردند، به طوری که آن را یک انتخابات باشکوه دانستیم. در این انتخابات هم می‌خواستند به وضعیتی جدید، هر چند ناشناخته، روی آورند. مرز این دو انتخابات چیست؟

آن انتخابات باشکوه بود چرا که ۸۰ درصد مردم با شوق و اطمینان به این که بالاخره از مدیریتی که ناراضی بودند رهایی می‌یابند، در آن انتخابات شرکت کردند. بعد هم مردم به تدریج به چهره و شعارهای آقای خاتمی امیدوار شدند. در حالی که در انتخابات اخیر حتی حداقل از این حالت وجود نداشت.

ستادهای نزدیک به دولت خود را برخوردار از ۳۰ میلیون رأی می‌دانستند به همین دلیل حاضر به ائتلاف با دیگر گروه‌ها نمی‌شدند. سرمقاله‌های روزنامه کیهان در آن روزها به اصول گرایان توصیه می‌شد که اصلاح طلبان ائتلاف کردند، چرا شما که حق هستید با هم ائتلاف نمی‌کنید. با وجود این توصیه آنها خود را برتر می‌دانستند و اصلاً انعطاف نداشتند، علت این نبود شناخت چه بود؟ آیا غرور بود یا کاتال‌های خبری آنها اشتباه عمل کرد؟

معتقدم این جریان در انتخابات ریاست جمهوری هم به آن شکل نبود که بتوانند ارزیابی از اوضاع جامعه داشته باشند و تصمیم جدی بگیرند. در این مرحله هم طرفداران دولت را به حد کافی، آگاه از شرایط اجتماعی نمی‌دانم. صرف نظر از خط مشی آنها، این جریان استنباط دقیقی از مطالبات و نیازهای واقعی جامعه و راه رسیدن به آنها نداشته و به اشتباه افتادند.

این ویژگی به خاطر روش شناخت آنهاست یا غرور ناشی از ۳۰ میلیون رأی؟ بیشتر از ویژگی‌های نفسانی، به نوع فهم و شناخت از مسائل اجتماعی مربوط است.

بالاخره ۱۷ میلیون رأی ریاست جمهوری غرور تشکیلاتی هم می‌آورد و ممکن است غرور یا مسائل خصلتی نباشد.

البته در اصلاح طلبان این غرور و خام بینی و سوء تفاهم به وجود آمد. یعنی برداشت اصلاح طلبان، ناشی از بد فهمی از واقعیات بود و البته اشتباهی تاکتیکی و موردی بوده و ریشه دار نبود.

یک برآورد نشان می‌دهد که بسیاری از افرادی هستند که به آقای خاتمی رأی دادند و بعد هم جزو ۱۷ میلیونی بودند که به آقای احمدی نژاد رأی دادند، در این انتخابات هم با

حمایت آقای خاتمی از فهرست اصلاح طلبان، با امید و اعتماد به آنها رأی دادند. این دسته از مردم هم دیندارند و هم معتقد به نظام و خیلی هم سیاسی نیستند، اما در انتخابات اخیر به اصلاح طلبان رأی دادند. آیا این دسته از مردم سیری را طی کردند و با همان عقیده‌های گذشته، در این مقطع رأی داده‌اند و روند آنها قابل پیش بینی است؟

در بین سنت گرایان، اصول گرایان و محافظه کاران، افراد مخلص، متدین، بی غرض و غیر وابسته به گروه‌های سیاسی، کم نیستند. بدون شک این دسته که منافعی در جناح اصول گراندارند و از سویی وابسته به جناحی نیستند و نگاهی بی طرفانه به مسائل اجتماعی دارند، می‌توانند به آقای خاتمی اعتماد کنند و چهره، گفتار و رفتار آقای خاتمی از نوعی صفا، صمیمیت و اخلاص برخوردار است که می‌تواند این نوع افراد را که حتی سیاسی هم نیستند، جذب کند. حضور آقای خاتمی در این انتخابات بدون شک، بخشی از این آرا را جذب کرد.

برخی معتقدند اگر فهرست ائتلافی مشترک، مثلاً دو ماه زودتر بین مردم پخش می‌شد، میزان آرا بالاتر می‌رفت و یکی از ضعف‌های انتخابات این بود که این فهرست دیر پخش شد.

بله، البته اگر زودتر این ائتلاف انجام می‌شد و سازماندهی شده‌ترین فهرست را به مردم ارائه می‌دادند و جدی تر از سوی سران اصلاحات تأیید می‌شدند، تأثیر بیشتری داشت.

بیش از انتخابات، اصلاح طلبان چندان امیدی به پیروزی نداشتند، اما می‌گفتند که ائتلاف از انتخابات مهم تر است. یعنی اگر اساس این ائتلاف استوارتر شود، در مقاطع بحرانی اصلاح طلبان می‌توانند فراخوان دهند و مانع از ایجاد خط مشی نادرست در کشور شوند، چه راهکارهایی وجود دارد که این ائتلاف عمیق تر شود؟

سال گذشته در گفت و گویی گفتم که عرض و طول اصلاح طلبان به اندازه تمام ملت ایران است. مفهوم این حرف این است که من تمام ملت ایران را اصلاح طلب و طرفدار اصلاحات می‌دانم. به معنای دیگر، تقریباً بیشتر ملت ایران از مدیریت کشور آن چنان رضایتی ندارد و طبیعتاً طرفدار اصلاحات هستند. این یک روی قضیه است، اما روی دیگر این که کسانی باشند که بتوانند آرا و آرمان‌ها و تمایلات مردم را جذب کرده و اعتماد مردم را جلب کنند؛ همان طور که در مرحله‌ی در مورد آقای خاتمی اتفاق افتاد و بعد شکست خورد و تا حدی فروریخت.

به نظر می‌رسد اگر کسانی بتوانند به درستی از یک استراتژی اصلاح طلبانه حمایت کنند و آن را مطرح کرده و جا بیندازند و در عین

حال نشان دهند که قادرند تا در جاتی این استراتژی را پیاده کنند، اکثریت قاطع مردم به چنین کسانی رأی می‌دهند، یعنی هم به اصلاحات رأی می‌دهند و هم به کسانی که بتوانند این استراتژی را نمایندگی کنند.

منظور شما از اصلاحات، همان فرایندی است که آقای خاتمی در نظر داشتند، یعنی تأکید روی قانون اساسی و عمل در چارچوب آن؟ به نظر من در وهله نخست اصلاحات

در وهله نخست اصلاحات سیاسی است که مشارکت واقعی مردم در حاکمیت است، لازمه آن انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و مصونیت شهروندان به لحاظ حقوقی است

سیاسی است که مشارکت واقعی مردم در حاکمیت است، لازمه آن انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و مصونیت شهروندان به لحاظ حقوقی و در برابر آسیب‌هایی است که از سوی اقتدارگرایان متوجه آنها می‌شود. از نظر اقتصادی، یک برنامه اقتصادی، که بتواند مشکلات اقتصادی کشور را برطرف کند. از نظر سیاست خارجی، اصلاحات به این معناست که حاکمیت بتواند با همه دنیا ارتباط مسالمت‌جویانه و دادوستد برقرار کند و منافع ایران و ملت ایران را در سطح جهان با سیاست‌های مسالمت‌جویانه تأمین کند و دست از جنگ و ستیز در خارج و داخل کشور بردارد و همه شهروندان خود را شریک در همه کشور بدانند و حکومت را به بیگانه ندهند.

یکی از ویژگی‌های اصلاحات، قانون‌گرایی است. این‌که مردم باور کنند قانون حکومت می‌کند، البته این به آن معنا نیست که قانون اساسی اشکال ندارد یا قابل اصلاح نیست، قانون اساسی نیازمند به اصلاح است، در عین حال معتقدم اگر به همین قانون اساسی و قوانین موضوعه کنونی عمل شود، ما می‌توانیم گام اول را در جهت پیشرفت برداریم و البته باید قانون اساسی که یک قانون بشری است و ناهماهنگی‌هایی را در خود دارد اصلاح شود.

تحلیلی از ویژگی‌های مردم ایران وجود دارد و آن این‌که مردم ایران ناراضی‌تری خود را از وضع موجود به این صورت ابراز می‌کنند که به یک جریان ناشناخته و معترض که تا به حال سابقه‌ای نداشته و آن را نمی‌شناسند رأی می‌دهند، با این امید که تغییر و تحولی ایجاد شود. بعضی هم می‌گویند آقای خاتمی در دور اول عنصر شناخته‌شده‌ای نبود، اما این بار در رأی مردم دیده می‌شود که نفرت ناشناخته‌شده‌تر هر سه فهرست، رأی آورده‌اند، هم فهرست اصلاح‌طلبان، هم فهرست آقای قالیباف و هم فهرست حامیان دولت، به اضافه چند نفر از مستقل‌ها.

مردم گاهی از سیاست‌ها و یا مجریان آن سیاست‌ها ناراضی هستند و در شرایط خاصی تجربه‌ای می‌کنند و از یک مقام منتخب ناراضی می‌شوند، طبیعتاً در برخی از موارد برای فرار از او به فرد ناشناخته‌ای رأی می‌دهند. این قاعده‌ای عقلایی است و برای فرار از آنچه تجربه کرده و از آن ناراضی است به چیزی رأی می‌دهد که ولو ناشناخته است، ولی دست‌کم از آن تجربه تلخ فرار می‌کند. در مسئله شوراها می‌توان گفت مردم به یک قدرت متعین که تا حدی می‌شناختند و در درجه‌ای قابل اعتماد بود، رأی دادند. مثلاً افرادی چون آقایان نجفی و مسجدجامعی یا خانم ابتکار، در جمع نشان داده بودند که می‌توانند تا حدی در راستای منافع مردم حرکت کنند. مردم در یک انتخاب معقول اینها را بهترین تشخیص دادند و به آنها رأی دادند و در درجه‌ای ایدئال و برای مردم قابل قبول بودند. جای این تذکر هست که اگر

پانصد هزار نفر طرفدار اصلاحات به فهرست اصلاح‌طلبان در تهران رأی می‌دادند، تحولی در مدیریت تهران و حتی کشور پدید می‌آمد. مردم هوشمند تهران این نکته را باید مورد عنایت قرار می‌دادند و رهبران اصلاح‌طلب نیز باید به این مسئله عنایت خاص بکنند.

در مورد آقایان چمران و شبانی چطور؟

البته آنها هم افرادی بودند که به طور نسبی، در مورد آنها هم چنین حالتی وجود داشته است و از اعتماد مردم بهره بردند و این رأی‌نهایی اصول‌گرایان بود.

آقای چمران هم در جناح خودشان، اعتماد کسب کرده بود. آیا می‌توانیم بگوییم رأی ایشان هم ناشی از همین اعتماد بود؟

به طور نسبی، بله. اگر فرض کنید در این شرایط کاندیداهایی با چهره‌های متفاوت می‌آمدند، چه بسا آقای نجفی و خانم ابتکار هم رأی نمی‌آوردند. یعنی در بین جمعیتی که بودند با رأی دهندگان متفاوت که از راست و اصلاح‌طلبان شرکت کردند، اینها چهره‌های شناخته‌شده‌ای بودند که تا حدی توانستند رأی مردم را نمایندگی کنند و در حقیقت آنها با رأی بالای اصول‌گرایان آمدند.

مرحوم دکتر مصدق تری داشت که در دوره‌ای که فنودال‌ها حاکم بودند و عناصر درباری و عوامل انگلیس به مجلس راه داشتند، می‌گفت ما باید در هر انتخاباتی شرکت کنیم؛ در صورتی که انتخابات آزاد باشد این شرکت کردن دو حالت دارد؛ یا پیروز می‌شویم، یا وزن اجتماعی مادر جامعه مشخص می‌شود، اگر هم انتخابات آزاد نبود و تقلب شد، افشاگری می‌کنیم و اتمام حجت می‌کنیم و مردم به تدریج به ما اعتماد پیدا می‌کنند. آیا این نظریه پردازی می‌تواند در همه دوره‌ها کلیت پیدا کند؟

قطعاً، برای ملتی که سابقه انتخابات، بخصوص در زمان دکتر مصدق را دارد، اگر در آن زمان پنجاه سال از مشروطیت گذشته بود، ولی بخش عظیمی از مردم، از انتخابات اطلاعی نداشتند. بویژه روستاها اصلاً نمی‌دانستند انتخابات چیست و نتیجه آن چه می‌شود؟ من انتخابات دوره هفدهم را به خاطر دارم، بیشتر مردم نه انتخابات را به درستی می‌دانستند و نه به نتیجه آن می‌توانستند امیدوار باشند. در حالی که امروز این‌گونه نیست. امروز حتی در دهات چهره‌های سیاسی کشور و مسئولان منطقه‌ای و استانی را کاملاً می‌شناسند. امروز مردم می‌توانند محاسبه کنند و کاملاً احساس می‌کنند که صاحب رأی هستند و رأی آنها می‌تواند موثر باشد. در آن دوران این‌گونه نبود. مطلبی که مرحوم مصدق گفته است سخن حکیمانه‌ای در زمان خاص خودش است، ولی به نظر من نمی‌تواند این قاعده‌ای باشد که در هر شرایطی در انتخابات شرکت کنیم.

یکی از ویژگی‌های اصلاحات، قانون‌گرایی است. این‌که مردم باور کنند قانون حکومت می‌کند، البته این به آن معنا نیست که قانون اساسی اشکال ندارد یا قابل اصلاح نیست، قانون اساسی نیازمند به اصلاح است

مردم گاهی از سیاست‌ها و یا مجریان آن سیاست‌ها ناراضی هستند و در شرایط خاصی تجربه‌ای می‌کنند و از یک مقام منتخب ناراضی می‌شوند، طبیعتاً در برخی از موارد برای فرار از او به فرد ناشناخته‌ای رأی می‌دهند

معتقدم تحریم انتخابات هم در یک مرحله‌ای می‌تواند پیامی را ابلاغ کند که شرکت در انتخابات و حتی افشاگری نمی‌تواند آن کار را انجام دهد. در شرایطی اگر ملتی آگاه باشد و سیاستمداران و رهبران سیاسی مملکت آگاه باشند، در برابر شرایط خاصی از عدم آزادی انتخابات، می‌توانند انتخابات را تحریم کنند. با تحریم انتخابات، مستبد یا گروه مستبدان را سر جای خودشان بنشانند، ضمن این که مطلب دکتر مصدق را در شرایطی تأیید می‌کنم، ولی تحریم انتخابات هم، یک مسئله بسیار حساس و اساسی است که در جای خودش می‌تواند اعمال شود.

با تشکر از فرصتی که در اختیار نشریه چشم انداز ایران و خوانندگان آن قرار دادید.

پی‌نوشت‌ها:

۱- اصل یکصد و هفتم قانون اساسی: پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خیرگان منتخب مردم است. خیرگان رهبری در باره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصدونهم بررسی و مشورت می‌کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصدونهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خیرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

۲- پرتو سخن، ۱۷ اسفند ۱۳۷۹.

۳- پرتو سخن، یادنامه نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، ص ۲۵.

۴- روزنامه سرمایه، ۱۱ دی ۱۳۸۴.

۵- ما بنا نداریم که یک تحمیلی به ملتمان بکنیم. اسلام به ما اجازه ن داده است دیکتاتوری کنیم، ما تابع آرای ملت هستیم، ملت ما هر طور رای داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. خدای تبارک و تعالی به ما حق ن داده است، پیغمبر اسلام به ما حق ن داده است که به ملت‌مان یک چیزی را تحمیل کنیم. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۴. ... انتخابات مال همه مردم است. مردم سرنوشت خودشان دست خودشان است. این طور نیست که انتخابات را چند تا مجتهد عمل کنند این معنا دارد؟ که مثلاً دوستان مجتهد در قم و یکصد مجتهد در جاهای دیگر بیایند انتخابات کنند دیگر مردم بروند کنار. این یک توطئه است که انتخابات یا دخالت در سیاست حق مجتهدین است. می‌گویند که سیاست حق مجتهدین است یعنی در امور سیاسی ایران پانصد نفر دخالت کنند، یعنی مردم بروند سراغ کارشان، چند نفر پیرمرد ملا بیایند دخالت کنند. این از آن توطئه سابق بدتر است برای ایران برای آن که آن یک عده، علما را کنار می‌گذاشت. این تمام ملت را می‌خواهد کنار بگذارد این مجتهدین را با دست همین ملت می‌خواهد از بین ببرد... صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۳۶۷.

۶- اصل یکصدونهم قانون اساسی: شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلفه فقه. ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت،

مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بیش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است.

۷- اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی؛ یکی از مشاهیر می‌فرماید همان طور که در صورت واجدان شرایط و اوصاف رهبری کار مجلس خیرگان کشف و اعلام آن بود در صورت فقدان یکی از آنها وظیفه خیرگان کشور کشف و اعلام آن است نه عزل رهبر، زیرا فاقد شرایط یا اصلاً رهبر نبود یا از رهبری منعزل می‌شود و از انعزال او در اصل یکصد و یازدهم چنین تعبیر شد (از مقام خود برکنار خواهد شد) یعنی منعزل است نه معزول اگر در سطر بعد همان اصل سخن از عنوان عزل رهبر آمده است به این معنا نخواهد بود که مجلس خیرگان او را معزول می‌کند، بلکه همان منبع فقهی که او را نصب نمود عزل می‌کند و مجلس خیرگان ستمی جز کشف عزل و نصب رهبر ندارد نه انشای عزل یا انشای نصب، (اعتماد ملی، ۲۴ آبان ۸۵) اولاً مقام اثبات و رسمیت بخشیدن و قانونی کردن از مقام ثبوت جد است و مجلس خیرگان بعد از تشخیص، انتخاب می‌کند و رسمیت و قانونی می‌سازد و این چیزی است که منشأ اثر است. پیشتر نبود و این نصب است و عزل و نصب در مقام اثبات معنا دارد. گویا در این بیان فرقی بین مقام ثبوت و اثبات گذشته نشده است. ثانیاً آن منبع فقهی که در نوشته به آن اشاره می‌شود مورد اختلاف بین فقهاست و نمی‌تواند موجب الزام شرعی و قانونی برای کسانی شود به ولایت فقیه فتوای دهنده یا مقلد کسانی هستند که معتقد به ولایت فقیه نیستند. پس ولایت فقیه با قانون اساسی است که می‌تواند برای همگان الزام آور و تعهد آور باشد. ثالثاً قانون اساسی یک متن عادی و معمولی نیست که به آسانی لغات آن را تأویل کرد و عزل را منعزل معنا نمود. عزل و برکناری در قانون اساسی دقیقاً و به درستی در جای خود استدلال شده است و خیرگان رسمیت و قانونی بودن را که به شخصی می‌دهد در صورت فقه شرایط از او می‌گیرند. بعد از رسمیت و انتخاب خیرگان است که ولی فقیه منشأ اثر می‌شود و تصمیمات او در حدود اختیارات لازم الاجراست و پس از عزل و بافقد شرایط خیرگان از مقام رسمی و قانونی که به او داده شده بود معزول می‌گردد. رسمی و قانونی شدن یک اعتبار است که خیرگان به عنوان وکلای ملت به کسی می‌دهند و می‌گیرند.

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی: "هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصدونهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خیرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد.

در صورت فوق یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خیرگان موظفند در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند تا هنگام معرفی رهبر، شورای مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را به طور موقت به عهده می‌گیرد و چنانچه در این مدت یکی از آنان به هر دلیل نتواند انجام وظیفه نماید، فرد دیگری به انتخاب مجمع، با حفظ اکثریت فقهی، در شورا، به جای وی منصوب می‌گردد. این شورا در خصوص وظایف بندهای ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰ و قسمت‌های (د)، (ه)، (و) بندش اصل یکصد و نهم، پس از تصویب سه چهارم اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام اقدام می‌کند. هرگاه رهبری بر اثر بیماری یا حادثه دیگری موقتاً از انجام وظایف رهبری ناتوان شود، در این مدت شورای مذکور در این اصل وظایف او را عهده‌دار خواهد بود."

۸- پرتو سخن، یادنامه نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری (آیت‌الله مصباح یزدی)